عکس‌ها: امیرحسام زرافشان / ایران

تعبیری روشـنفکران باید زبانِ «رسانه»، زبانِ «مردم» و زبانِ «قدرت» را بلد باشند اما خیلی از روشنفکرانی که از قضا نسبت به سیستم هم دلسوز هستند و می‌خواهند دخالت کنند در طـول زمان از این قضیه فرسـوده می‌شـوند. این همـه تمرکز بر «زبان» برای پیرایش و تلطیف و پرداخت کردنش، فرسایش دهنده و وقت‌گیر است. برای اینکه شـما دائم باید دقت کنید که جملات به گونه‌ای باشد که کسی نتواند از آن سوءاستفاده کند. هر چند تقریباً همیشه همین‌طور می‌شود و سـخنان و جملات شـما را طوری کـه می‌خواهنـد کنار هم می‌چینند تا نتیجه خود را بگیرند.

مرکز مطالعات ملی فرانسه (CNRS) چند سـال پیـش، تحقیقـی انجـام داد که آیـا «جامعه‌شناسـان علمـی» بهتر هستند یا «جامعه‌شناسان مداخله‌گر»؟ بـه ایـن نتیجـه رسـیدند کـه قوی‌ترین جامعه‌شناسان در میدان آکادمی، اتفاقاً «جامعه‌شناسـان مداخله‌گـر» هسـتند و بـرای آن کلی اسـتدلال هم ارائه شـد. تحلیل شده بود که چرا فردی مثل بوردیو که بیشترین مداخله را دارد با شاخص‌های خـود آکادمی هم بالاترین جایـگاه را دارا اسـت و آن کسـانی که هیـچ مداخله‌ای نمی‌کنند با شـاخص‌های خـود آکادمی جایگاه پایین‌تری دارند.

بنابراین، اینکه می‌فرمایید گسـستی بین روشـنفکران و روزنامه‌ها ایجاد شده به این خاطر اسـت که فرسوده می‌شوند. یک کنشـگر اجتماعی سـاعت‌ها باید به این فکر کند که این حرفش را چگونه برای روزنامه‌ها بگوید و بنویسـد که سوءتفاهم ایجاد نشود.

■ یعنـی اگر همـان کنشـگر اجتماعی یا روشنفکر بخواهد در دانشگاه سخنرانی کند این فشارها بر او نیست؟

فکوهـی: در محافل دانشـگاهی کمتر اسـت. اینکه می‌گویم راجع به همه چیز صحبت کرده‌ام به این معنا نیست که در مورد همه چیز «در هر جایی» خواسته‌ام صحبت کرده‌ام!

البتـه گذشـته همیشـه برایمـان نوستالژیک و طلایی است به همین خاطر هم وقتی حضور اجتماعی روشـنفکران امروز را مثلاً با دهه چهل که درخشان‌ترین دوره روشـنفکری ایـران بـوده، مقایسـه می‌کنیم به نظرمان می‌رسـد کـه اکنون حضورها و ارتباط روشـنفکران با جامعه کمتر شده است.

■ یعنی بـه واقع، روشـنفکران در آن دوره بازتاب بیشتری نداشتند؟!

فکوهـی: بازتاب آنها بر اثر «انباشـت تاریخی» در حافظه شما پررنگ می‌شود. من اصلاً فکر نمی‌کنم حضور روشنفکران در اجتمـاع و در روزنامه‌هـا رشـد منفی داشته اسـت؛ اتفاقاً، معتقدم، جامعه ما در حال پیشرفت است. دموکراسی ایرانی با آزمـون و خطا پیش مـی‌رود، همچون همه موارد تاریخی دیگـر. من به جوانان بسـیار امیدوارم. در یک مقایسـه نسـبی و منطقـی با در نظر گرفتـن همه داده‌ها و نه بـه صورت نقطـه‌ای و تقلیل‌یافته و مـوردی، جوانان امـروز، از مـا در دوره‌ای که جـوان بودیم بسـیار بهتر و باسـوادتر هسـتند و این باوجود محدودیت‌هایشان اتفاق افتاده است. در کنار افزایش سرمایه اجتماعی و فرهنگی تقاضای اجتماعی نیز دائماً در حال افزایش است. مردم عادی می‌خواهند راجع به هر چیزی، همه چیز را بدانند و روشنفکران و دانشگاهیان تا عمق مسائل پیش روند، اما وقتی چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد نارضایتی پیـش می‌آید. یا حتی برای شـما به‌عنوان روزنامه‌نگار این شبهه ایجاد می‌شود که حضور اجتماعی روشنفکران کمتر شده است.

منفی‌ترین دخالت سیاسـتگذاران در سانسور نیسـت، معتقدم بالاترین ضرر را از دخالـت دولت بـرای «تصدی‌گری» می‌بینیـم. همه جای دنیا ممکن اسـت دولت روزنامه داشـته باشد و معمولاً هم این‌طور نیسـت که چـون روزنامه دولت اسـت، فقط از دولـت دفاع کنـد. هدف از تصدی‌گـری دولت، در دسـت گرفتن تمام سیسـتم‌های مختلـف مطبوعات اسـت چـون در دسـت داشـتن آنـان را ضمانت بیشـتری بـرای پایـداری خود می‌داند که تصوری کاملاً غلط اسـت. و از آن بدتر رانت‌خوار کردن و وابسـته کردن نامحسوس رسانه‌ها که بزرگترین خطای استراتژیک اسـت. این مثل آن است که ما تمـام اندام‌ها و سـازوکارهای هشـدار دهنده در بدنمان (مثل احسـاس درد) را از بین ببریم و خودمان را در معرض همه خطرات بیرونـی و درونی علیه کالبدمان قرار دهیم.

تصدی‌گری دولت برای رسانه‌ها باید از بیـن بـرود. دخالت نکـردن دولت به این معنا نیست که دولت حمایت نکند. اتفاقاً باید روزنامه‌ها را حمایت کند چون منابع این کشـور دسـت دولت است و تا اطلاع ثانـوی نمی‌توان منابـع را به کس دیگری سـپرد، چون بورژوازی نداریم که بخواهیم منابع را دستش دهیم. بنابراین، منابع دست دولت است اما دولت باید در نقش ستادی و حمایتگر عمل کند بدون دخالت.

■ گاهی «انبـوه و غوغا» جای «اندیشـه» می‌نشـیند و روزنامه‌نـگاری مـا را چنان سـلبریتیزه می‌کند که «چهره‌ها» به جای «کنشگرها» برجسته می‌شوند و «فرهنگ پاپ» بـه جای «فرهنگ اصیـل» برصدر می‌نشـیند و قـدر می‌بینـد. این آسـیبی که بـر فضای رسـانه‌ای ما سـایه انداخته، چقدر رابطه روشـنفکران بـا روزنامه‌ها را تحت‌الشعاع قرارداده است؟

فکوهـی: بـه نظر مـن، روشـنفکران بیشـتر از مشـکلاتی عذاب می‌کشند که در سیسـتم دانشـگاهی وجود دارد. همه جـای دنیا گفتمـان سیاسـی می‌خواهد خـود را بازتولید کند. بنابراین فشـارهای سیاسـی و سیاسـتگذاری‌ها آنقـدر مـا را عذاب نمی‌دهد کـه وقتی می‌بینیم یک روشنفکر به ظاهر «مستقل» و غیر دولتی که ادعای ضد سیسـتم بودن هم دارد اما تمام وجودش وابسته به رانت‌هایی است که دریافت می‌کند، به شما حمله می‌کند و برای این کار از همه اشـکال پوپولیسـم حتی خطرناک‌ترین آنها مثل ملی‌گرایی شوونیسـتی اسـتفاده می‌کند. مشکل ما «لمپنیسم روشنفکرانه» یا «اوباشی‌گری روشـنفکرانه» اسـت. این فشـار را من از ناحیه قدرت یا سیاسـتگذاران نمی‌بینم، نه اینکه بگویم اصلاً تقصیری ندارند، اما فقط از ناحیه سیاست نیست.

نمکدوسـت: نکتـه دیگـر، نوعـی «خسـتگی اجتماعی» اسـت. متأسفانه گویی ما در یک فرایند یا بهتر بگویم چرخه باطل خستگی اجتماعی قرار داریم. یکی از مصادیـق آن را توضیـح می‌دهم: هر ساله چند ده‌هزار نفر ایران را برای همیشه به مقصد کانادا، ایالات متحده یا کشورهای اروپایی ترک می‌کنند. جمع کثیری از این افراد، همان روشـنفکران هسـتند. همه می‌دانیـم کـه کانـادا و اسـترالیا و امریکا اتباع کشـورهای دیگر را با دقت تمام سوا می‌کنند. شـما یا باید از دانش و تخصص سـطح بالایی برخوردار باشـید یـا اینکه ثروت قابل قبولی داشـته باشـید، وگرنه شما را نمی‌پذیرند. دلیل رفتن آدم‌هایی از این دست چیست؟ فرایندهایی که آنان را خسته و نسبت به آینده نومید کرده است. وضع درباره روشـنفکرهایی که می‌مانند چگونـه اسـت؟ آنـان هـم دچـار انواع فرایندهای خسـته‌کننده باطل هسـتند. شـما به کرات از زبان آنان می‌شـنوید که سال‌ها اسـت بر در بسـته می‌کوبند. این حس، واقعی است. اگر روشنفکری مدام احسـاس کند که صدایش ناشنیده باقی می‌ماند حق بدهید که باید خسته و نومید شود.

یک نکته را هم اضافه کنم. رسـانه‌ها و تعامـل با آنهـا در گذشـته معنایی در ذهن روشـنفکران داشـتند که اکنون این معنا تا حدودی تغییر کرده است. حدود ۱۰۰ سـال پیـش مفهوم علـم ارتباطات چیزی شبیه علم بلاغت یا فن سخنوری و علم خوب صحبت کردن بود. آن زمان کاربرد ادبیات و داشتن زبان فاخر، ویژگی متمایز محتواهای روشنفکرانه مطبوعاتی بـود؛ قلم‌هایـی که بـه اصطـلاح از آنها خون می‌چکید و بسیاری گمان می‌کردند کـه مهم‌ترین محصـول روزنامه‌نگارانه، نوشـتن مقاله، آن هم از نوع آتشـین آن، اسـت. زمانـه تغییر کـرد و ایـن درک از روزنامه‌نگاری جای خودش را به اهمیت واقعـی خبـر و گـزارش داد. در واقـع بر اسـاس آموزه‌هـای مـا مهم‌ترین عنصر روزنامه‌نگارانـه، «خبـر» اسـت که بقیه تولیدات ما در بسـتر آن متولد می‌شوند. از ایـن نگاه، «گزارش» و «مصاحبه» بعد از خبـر اهمیت می‌یابند. دسـت بر قضا «مقاله» در جایگاه بعـدی قرار می‌گیرد. چرا؟ چون «مقاله» بیـان دیدگاه و داعیه آقای الف درباره یک موضوع است و آقای الف الزاماً می‌تواند آدم مهمی نباشـد یا اینکـه دیدگاهش دیدگاه مهمی نباشـد. در عین حال که اساسـاً بیـان داعیه خود، کار دشواری نیسـت، ولی به میدان رفتن و اخـذ دیدگاه افراد مختلف و بیان دقیق، درست، منصفانه، متوازن و بی‌طرفانه آنها کار بسیار دشواری است، آن هم به گونه‌ای که حضور شـما به هیچ وجه به مخاطب تحمیل نشود. در مقاله، شما نه تنها نیازی بـه پنهان کـردن خود ندارید بلکه بارها خودتـان را به مخاطب معرفی می‌کنید، امـا برای مثـال در «گزارش» شـما همه تلاشتان را می‌کنید که مخاطب «موضوع» را ببیند و دسـت بر قضا «شـما» را نبیند. به همین خاطر هم هسـت که آموزگاران ما تأکید می‌کنند اگر کسی مطلبی از شما خواند و گفت چه قلمی، چه‌قدر با قدرت گفته یا نوشته اسـت یعنی شما در مقام یک روزنامه‌نگار شکست خورده‌اید. شما وقتـی پیروز هسـتید که مخاطـب بگوید عجب موضوعی، چه بحثی، چه اطلاعات مهم و جالبی!

نکته آخر که بسیار مهم است اینکه در سال‌های اخیر، مفاهیم کلاسیک رشته ما مثلاً اینکه متن چیست، تولیدکننده متن کیست، مخاطب چه کسـی است، رسانه چیسـت، معنا از کجاست، پیام از کجا و... تغییر کرده‌اند. یک زمانی یک روشـنفکر الزام داشت برای در میان گذاشتن بحث خود با جامعه از روزنامه‌ها اسـتفاده کند اما امروز دیگر چنین الزامی وجود ندارد و هر کس با داشتن یک کانال یا یک سایت می‌تواند آرای خود را منتشر کند.

■ اتفاقـاً بحث مـا هم، همین اسـت که با وجـود ایـن همه رسـانه و شـبکه‌های اجتماعی، «روزنامه‌ها» چگونه می‌توانند مرجعیت خود را بـرای نخبگان فرهنگی جامعه حفظ کنند؟

نمکدوست: وقتی به‌طور خاص درباره روزنامه صحبت می‌کنید باید یک واقعیت را بپذیرید و آن اینکه روزنامه‌ها در سـطح قابل ملاحظـه‌ای جنـگ در عرصه خبر را به رسـانه‌های آنلاین و پخش مستقیم باخته‌اند. البته هنوز هستند روزنامه‌هایی که بـه مدد خبرهای اختصاصی‌شـان در زمین خبر بـازی می‌کنند امـا این قاعده نیست، بلکه یک استثنا است.

به همین خاطر ما عرصه‌های دیگری را بـرای حفـظ موقعیـت روزنامه‌هـا و مطبوعـات پیشـنهاد می‌کنیـم. اتخـاذ «رویکـرد تحلیلی» یکـی از این راه‌حل‌ها است. این همان ساحتی است که می‌تواند به کار بحث شما در این میزگرد هم بیاید. یعنی حضـور روشـنفکران در روزنامه‌ها بـرای تحلیل مسـائل روزآمـد خبری که می‌تواند بسیار جذاب و پرمخاطب باشد. بهره‌گیـری از شـیوه‌ها و ژانرهای مغفول در روزنامه‌نگاری هـم می‌توانند کمک حال خوبی باشـند. بـرای مثال پرداختن به «روزنامه‌نـگاری تحقیقی» که هدفش آشـکار کـردن فرآیندهـا و روندهـای پنهان مسأله‌سـاز بـرای جامعه اسـت. روزنامه‌نـگاری روایـی، روزنامه‌نـگاری تولیدی اصیل که به آن «اسلو ژورنالیزم» می‌گویند و نقطه مقابل کپی‌کاری و تولید فله‌ای (چورنالیسم) اسـت از راهکارهای دیگر اسـت. دسـت بر قضا روشـنفکرها خیلی خوب می‌توانند به این نوع تولیدها کمک یا در آن مشارکت کنند.

از همه اینها گذشـته، مـا باید متوجه یـک تغییـر پارادایـم بخصـوص در کار روزنامه‌نـگاری مطبوعاتـی باشـیم و آن اینکه اگر تا پیـش از ایـن روزنامه‌نگاران، مشـاهده‌کننده و گزارش‌کننـده رویدادها بودنـد، اکنـون بایـد مشـارکت‌کننده و مداخله‌گر در رویدادها باشند. در جامعه صدهـا مسـأله اجتماعی وجـود دارد که نباید فقط به بیان‌شـان بسنده کرد، بلکه روزنامه‌نگارهـا می‌توانند در شـرایطی به حـل آن مسـائل نیز کمک کننـد. در این منظر، مسئولیت اجتماعی روزنامه‌نگاران اهمیت بسیاری پیدا می‌کند و سازوکارهای ایـن تغییـر پارادایـم هـم موضوع‌های بسـیار مهمی می‌شـوند که می‌توان سر فرصت دربـاره آنها صحبت کـرد. اینجا هم باز حضور روشنفکرانه می‌تواند بسیار کمک‌کننده باشد. البته می‌دانید که خود روزنامه‌نـگاری در ذات خـود یـک «کار روشنفکرانه» است.

■ «روزنامه‌نـگاری تحلیلـی» در حالـی به‌عنـوان راه‌حل پیشـنهاد می‌شـود که شبکه‌های اجتماعی چون تلگرام و توئیتر ذائقه مخاطبان را تغییر داده‌اند و مخاطب امروزبـه مختصر و کوتـاه خواندن عادت کرده است. حال چطور می‌شود به دست چنین مخاطبی «روزنامه‌تحلیلی» داد؟

نمکدوست: هنوز زود است با قاطعیت بگوییـم مخاطـب ما عادت کرده اسـت به خوانـدن مطالب کوتاه و دیگر مطالب بلنـد نمی‌خواند. چنین چیزی نیسـت. هنوز هم مطالب بلند خوانده می‌شوند و مستندهای خبری دیده و شنیده می‌شوند به شـرط آنکه به نیـاز تحلیلی مخاطب پاسـخ دهند. شـاید در متن‌های کوتاه ما بتوانیم به چهار پرسـش چه کسـی، چه زمانی، کجا و چه چیزی پاسخ بدهیم، اما پاسخ دادن به پرسش‌های چرا و چگونه، بخصوص وقتی موضـوع دارای لایه‌های متعدد و پیچیدگی‌های گوناگون است، به فضا و زمان کافی احتیاج دارد.

نظـر قاطـع شـما مبنـی بـر اینکـه مخاطـب بـه کوتـاه و مختصـر خواندن عادت کرده اسـت به این معنا اسـت که انسـان‌ها از یافتـن پاسـخ‌های «چـرا» و «چگونه» دسـت شسـته‌اند، در حالی که چنین نیسـت. اتفاقاً حضور روشنفکرانه در مطبوعات و رسـانه‌های خبری عمدتاً برای پاسخ دادن به دو پرسش «چرایی» و «چگونگی» است. مسأله این است که آیا ما موضوع‌هایـی را که برای جامعه مهم هسـتند انتخاب می‌کنیم که بـه چرایی و چگونگی‌شان پاسخ بدهیم یا خیر. به نظر من اگر در انتخاب موضوع‌ها دقت کنیم و نیازهای واقعی مردم را مد نظر قرار دهیم بحث در چند و چون‌شان کماکان می‌تواند بسیار جذاب باشد.

نکته اینجا است که متأسفانه به‌دلیل انـواع محدودیت‌هـا کمتـر بـه سـراغ موضوع‌های مهم جامعـه می‌رویم و باز متأسفانه تعداد روشنفکران و رسانه‌هایی که سرشان برای بحث درباره این موضوع درد کند کافی نیست. درباره عدم مدارای حکومـت درباره این موضوع‌ها هم که در همـان اول بحث صحبت کـردم و نیازی به تکرارشان نیست. به همین چند هفته گذشـته نگاه کنیـد؛ اتفاقی کـه در اقلیم کردسـتان عراق افتـاد، بحـث ترامپ و کنگره امریکا، اینکه چـرا اروپا یکپارچه به طرز بی‌سـابقه‌ای به مخالفت با تصمیم ترامپ پرداخـت و خیلـی موضوع‌های دیگر، چنانکه باید در رسانه‌های خبری ما از منظر «چرا» و «چگونه» بررسـی نشد. بیشـتر بحث‌ها کلیشـه‌ای و درباره «چه کسی» و «چه چیزی» بود. اگر روزنامه‌های مـا به صـورت عمیق به ایـن موضوع‌ها بپردازند حتماً شـمار قابـل ملاحظه‌ای مخاطب، بحث آنان را پیگیری می‌کنند. خوب، صـد البته بحث دربـاره چرایی‌ها و چگونگی‌هـا نیازمند یک فضـای آزاد و بدون دغدغه اسـت، کما اینکـه نیازمند متخصصانی اسـت کـه بتواننـد درباره موضوع به‌دقت صحبت کنند.

■ صفحات تحلیلـی همچون «صفحات اندیشـه» کـه می‌توانـد جـای تحلیـل روشنفکران و نخبگان فرهنگی و اجتماعی باشـد، امـروزه کـم تعدادتریـن و کـم حجم‌ترین صفحات در روزنامه‌ها اسـت. (و بسیارند روزنامه‌هایی که اصلاً به چنین صفحاتی احساس نیاز نمی‌کنند!) از سوی دیگر، از همین صفحات محدود هم انتظار بر این است که طبق الگوهای تلگرامی و... مطالب کوتـاه و مختصر فراهم کنند پس عملاً تحلیلی اتفاق نمی‌افتد...

نمکدوسـت: تحلیـل یـک مسـأله اجتماعـی در ۲۰۰ یا ۵۰۰ کلمه که اساسـاً «روزنامه‌نـگاری تحلیلی» نیسـت و این اشـتباه روزنامه‌هـا اسـت. ایـن صحبت من را هم نباید در دفاع از مطول‌نویسـی و پرحرفـی قلمـداد کرد. ما بایـد به قول معلم‌هـای مقاله‌نویسـی توپـر و تا حد امکان موجـز صحبت کنیـم. پرحرفی و بی‌جهت طولانی‌نویسی شیوه موردپسند روزنامه‌نـگاران نیسـت. امـا هـر بحثی، حجم و زمان مناسـب خـود را می‌طلبد. روزنامه‌نـگاری تحلیلی هـم پیرو همین قاعده است. یک مثال می‌زنم؛ بحث‌های آقای عـادل فردوسـی‌پور درباره بعضی موضوع‌هـا گاهی بیشـتر از یک سـاعت طول می‌کشـد و علاقه‌مندان با دقت آن را پیگیری می‌کنند. چرا؟ چون ایشـان در پی یافتن «چرایی‌ها» و «چگونگی‌ها» در آن موضوع اسـت و همین شیوه، قصه را برای مخاطب شیرین می‌کند. شما بحثی جدی، دقیق، عمیق و آزاد و بدون واهمه را درباره چرایی‌ها و چگونگی‌های رابطه ایران و امریکا راه بیندازید، قول می‌دهم مردم حوصله خواندنـش را حسـابی خواهند داشـت. فقط هـم بحث سیاسـی مورد نظر من نیسـت. شما بحث جدی درباره سـفیدبالک‌ها، پل طبقاتی صدر، کمبود آب، ریزگردها، اتومبیل‌های تک‌سرنشین، حجاب خانم‌ها، حضانت فرزندان، نحوه ارتقای استادان، حقوق معلمان، بیکاری جوان‌ها و... مطـرح کنید، آن‌وقت ببینید خوانده و دیده و شـنیده می‌شـوند یا نه. مخاطب باید ببیند که بحث او، مسأله او، معضـل او دقیق و عمیق در رسـانه بیان می‌شـود، آن وقت، آن را با وجود طولانی بودن به‌حق دنبال می‌کند. اگر روشنفکران ما در بحث‌های روزنامه‌نگارانه خود به این مباحـث بپردازند، آن وقت حضورشـان بیشتر و مؤثرتر به چشـم خواهد آمد. اما وقتـی روشـنفکران درباره مسـائل «غیر روزنامه‌نگارانـه» در روزنامه‌هـا حاضـر می‌شوند، حضورشان چنان که باید بازتاب نمی‌یابد.

فکوهـی: مشـکل مـا این اسـت که می‌خواهیـم با یک تفکـر محلی، جهان را بفهمیـم. بر اسـاس آمارهایی که ارائه می‌شود، ظرفیت ما در روزنامه‌نگاری، به نسـبت ده‌ها ۴۰، شاید ۱۰ برابر شده است اما ایـن بدان معنا نیسـت که «ظرفیت فکـری» مـا نیز ۱۰ برابر شـده اسـت. در ده‌ها چهل شـاید ۱۰ روزنامه در می‌آمد؛ ۴ روزنامه و دو سه مجله بود اما امروز ظاهراً ۱۳۰ روزنامه و مجله فقط در تهران داریم. مسـأله کمیت نیسـت، کیفیت است. ما به‌دلیل پول نفـت خودمان را با موجی از مشـکلات گرفتار کرده‌ایـم و داریم غرق می‌شـویم. این همه تولید انبوه و به قول شـما «انبوه و غوغا» مـا را با بی‌محتوایی و بی‌اثـری مواجه کـرده اسـت. روزنامه، سـینما، دانشـگاه، صنعـت، پزشـکی، مدیریـت و... بخشـی از آسـیب‌هایی که متوجه‌شـان است از همین تولید انبوهی است که بواسـطه پول نفت اتفاق افتاده اسـت و مدیریـت نمی‌شـود و سـر از بی‌کیفیتی در مـی‌آورد؛ چون ما ظرفیت ایـن همـه کتـاب، ایـن همه دانشـجو، ایـن همه روزنامـه، این همـه صفحات روشنفکری، این همه فیلم را نداریم و در همهمه تولید، خودشان، خودشان را خفه خواهند کرد.

بـه نظر من، ما ظرفیـت چهار یا پنج روزنامه ملـی، یک یـا دو روزنامه محلی را داریم. واقعیت این اسـت که پیشرفت بایـد بتدریـج رخ دهـد، دانشـجوها، روزنامه‌نگارها، اسـتادان و... همه بتدریج باید بالا بیایند و رشـد کنند اما وقتی صد تا روزنامه داریم باید به یک شکلی آنها را پر کنیم. اکنون همین مشـکل را در مورد مجـلات علمی-پژوهشـی داریـم. من حداقل ۱۰ سال است که سردبیر مجله‌های علمی-پژوهشی در دانشگاه تهران و سایر مؤسسات علمی بوده و هستم اما همیشه می‌گویـم این مجلات مشـکلات علمی و جدی بسـیار زیادی دارند و ما راه درازی برای رسـیدن به اسـتانداردهای جهانی داریم.

■ کمرنگ شـدن ارتبـاط روشـنفکران با روزنامه‌ها را چقدر می‌توان به این برداشت ناصواب اهالی دانشگاه مرتبط دانست که «فعالیت روشنفکرانه روزنامه‌نگارانه» را با کاربازاری، غیرعلمی و سطحی، هم‌داستان می‌پندارند؟

نمکدوسـت: متأسـفانه برخـی از استادان دانشـگاه و صاحبنظران، حضور همکاران‌شـان را در رسـانه‌های خبـری برنمی‌تابنـد؛ گویـی نوشـتن و مصاحبه کردن در روزنامه، یا حضور در برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، رفتاری سطح پایین اسـت. در یکـی از همایش های سـالانه «رسانه و سلامت روان» من با تعدادی از سردبیران صفحه‌های پزشکی و سلامت صحبت کـردم و آنها توضیح دادند یکی از دلایل کمرنگ بودن حضور روانپزشکان در رسـانه‌ها همیـن تلقی اسـت و اینکه اگر روانپزشـکی در رسـانه‌ها فعال باشد تعـدادی از همکارانش بـه او «انگ» کم سـوادی یا رفتاری بـازاری را می‌زنند. اما پرداختن به دلایل این امر، موضوع بحث اکنون ما نیست.

فکوهی: کاملاً درسـت است. بارها به خود من نقد شـده است که چرا اینقدر در رسـانه‌ها حضور دارم. با اینکه من اکنون «استاد تمام» هستم اما باز به من توصیه می‌شود که بر کارهای دانشگاهی و مقالات دانشگاهی متمرکز شـوم و حضورم را در روزنامه‌ها کمتر کنم.

متأسـفانه برخـی از همـکاران مـا بـدون کمتریـن اطلاعـی از تاریـخ جامعه‌شناسـی حکم صادر می‌کنند که نبایـد در روزنامه‌ها نوشـت. وقتی از آنها می‌خواهیـم کـه اسـتنادهای علمی به تاریخ جامعه‌شناسی بدهند نه در گذشته موردی دارند و نه از حال. اما هم از گذشته کسانی مثل رابرت ازرا پارک، ریمون آرون و پیـر بوردیـو را داریم و در حال کسـانی چون اسـتیگلیتز و کروگمـن را داریم که علاوه بر اینکه چهره‌ای دانشگاهی هستند روزنامه‌نـگاران معروفـی هم هسـتند و رسـالت اجتماعی خود را در کنار رسالت دانشگاهی ایفا می‌کردند.

این تصور اسطوره‌ای که جامعه‌شناس بایـد در خانـه‌اش بنشـیند و بـه دور از غوغا سـرش را در کتاب‌هـا فرو کند هیچ استنادی در تاریخ جامعه‌شناسی ندارد؛ نه دورکیـم، نه مارسـل مـوس، نه لوی اسـتروس، نه برگس، نه پـارک، نه باتلر، نه سـعید و هیچ‌کدام چنین برداشتی از جامعه‌شناسی و کار دانشگاهی نداشتند و ندارند.

دانشـگاهیان مـا بر نـگارش مقالات ISI و نوشـتن بـرای نشـریات خارجـی متمرکز شـده‌اند در حالی که همین سال گذشـته دو مقاله در معتبرترین مجلات انسان‌شناسی جهان داشته‌ام، اما اصراری به این کار ندارم و وقت زیادی هم برای آن نمی‌گذارم، چرا که دانشجویانم و کارم در ایران برایم اهمیت بسـیار بیشتری دارد؛ به‌دلیل اینکه علوم اجتماعی جهان به من نیازی ندارد. علوم اجتماعی جهان ۱۰ هزار نفر بهتر از من دارد. اما این جامعه، شاید به امثال من نیازی ولو کوچک داشته باشد، چرا که اینجا هزاران روشنفکر و دانشگاهی نداریم کـه بیایند در روزنامه‌هـا راجع به مسـائل روز جامعه ایران روشنگری کنند. بسـیاری از افراد تاب «انتقادهایی» که در مطبوعات و در سـایر محافل علیه‌شـان مطـرح می‌شـود را ندارنـد. وقتی کسـی مشـروعیت میدان خود را داشـته باشـد می‌توانـد خیلی از ساختارشـکنی‌ها را در جهت بهبود شـرایط انجـام دهد؛ چون دارای اقتدار اسـت. مشکل چنین کسانی نیستند. مشکل ما، استادان جوانی هستند که گرایش به «محافظه‌کاری دانشگاهی» دارند چون تاب اینگونه حملات و فشارها را ندارند.

دکتر ناصر فکوهی

■ از آنجـا که روشـنفکر به نوعـی با قدرت سیاسـی زاویـه پیدا می‌کنـد طبعاً نمی‌توانسـته اسـت برای رابطه پیدا کردن با مـردم از «قدرت» اسـتفاده کند. روشنفکران از طریق دانشـگاه نیز نمی‌توانند به صورت مستقیم با جامعه ارتباط برقـرار کنند. چون خود دانشـگاه یک گفتمان و نهاد بسـته اسـت و اصولاً نوع مباحثی که در دانشـگاه مطرح می‌شـود، به دخالت اجتماعی منجر نمی‌شود. بنابرایـن روزنامه مکان و جایگاه طبیعی روشـنفکران بـرای ارتباط، دخالت و تأثیرگذاری آنان در جامعه است.

■ مـن همواره ناچار بوده و هسـتم که روی «زبان» فشـار بیـاورم. یعنی از ابزار «زبان» به یک صورت بسـیار اسـتراتژیک استفاده کنم. روشـنفکران باید زبانِ «رسانه»، زبانِ «مردم» و زبانِ «قدرت» را بلد باشند اما خیلی از روشنفکرانی که از قضا نسبت به سیستم هم دلسوز هسـتند و می‌خواهند دخالت کنند در طول زمان از این قضیه فرسـوده می‌شـوند. این همه تمرکز بر «زبان» برای پیرایش و تلطیف و پرداخت کردنش، فرسـایش دهنده و وقت‌گیر است. برای اینکه شما دائم باید دقت کنید که جملات به گونه‌ای باشد که کسی نتواند از آن سوءاستفاده کند.

■ من اصلاً فکر نمی‌کنم حضور روشنفکران در اجتماع و در روزنامه‌ها رشد منفی داشـته اسـت؛ اتفاقاً، معتقدم جامعه ما در حال پیشرفت اسـت. دموکراسی ایرانی با آزمون و خطا پیش می‌رود. در کنار افزایش سرمایه اجتماعی و فرهنگی تقاضای اجتماعی نیز دائماً در حال افزایش است. مردم می‌خواهند راجع به هر چیزی، همه چیز را بدانند و روشنفکران و دانشگاهیان تا عمق مسائل پیش روند، اما متأسـفانه چنان عرصه را برای چنین موضوع‌هایی تنگ کرده‌ایم که لاجرم حضور روشنفکران را کمتر می‌بینیم یا کمتر حس می‌کنیم.

■ یکی از موانع جدی حضور نداشتن روشنفکران در فضای رسانه‌های خبری‌مان «ندانسـتن زبان رسـانه و مهارت‌های ارتباطی لازم» برای آن اسـت. ما تصور می‌کنیم که کسـب مهارت‌های ارتباطی امری بالبداهه و خودبه‌خودی اسـت. در حالی که چنین نیسـت. برای مثال گمان می‌کنیم چون یک جامعه‌شـناس خوب، یک پزشـک خوب، یک مهندس خـوب یا یک بازرگان خوب هسـتیم، پس حتماً ارتباط‌گر خوبی هم هسـتیم در حالی که به هیچ وجه این‌طور نیست. متأسـفانه ما در نظام آموزشـی‌مان ارتباط برقرار کردن و انواع شـیوه‌های آن را آمـوزش نمی‌دهیـم و نمی‌آموزیم به همین خاطر هم هسـت کـه تعداد قابل ملاحظه‌ای از فارغ‌التحصیلان مقطع دکتری نمی‌توانند یک مقاله مناسب برای روزنامه بنویسند.

دکتر حسن نمکدوست

■ بایـد یک واقعیت را بپذیرید و آن اینکه روزنامه‌ها در سـطح قابل ملاحظه‌ای جنگ در عرصه خبر را به رسانه‌های آنلاین و پخش مستقیم باخته‌اند. به همین خاطر مـا عرصه‌های دیگـری را برای حفـظ موقعیت روزنامه‌هـا و مطبوعات پیشـنهاد می‌کنیم. اتخـاذ «رویکـرد تحلیلی» یعنـی حضور روشـنفکران در روزنامه‌ها برای تحلیل مسائل روزآمد خبری یکی از این راه‌حل‌ها است.

■ حضور روشنفکر در روزنامه به تعبیر روزنامه‌نگارانه یعنی «تلاش برای نزدیک شـدن و عمق بخشـیدن به چند و چون یک مسأله مشـخص اجتماعی روز» و جامعه ما بـه چنین بحث‌هایی فوق العـاده احتیاج دارد، اما متأسـفانه چنان عرصه را برای چنین موضوع‌هایی تنگ کرده‌ایم که لاجرم حضور روشنفکران را کمتر می‌بینیم یا کمتر حس می‌کنیم.

■ یکی از موانع جدی حضور نداشتن روشنفکران در فضای رسانه‌های خبری‌مان «ندانسـتن زبان رسـانه و مهارت‌های ارتباطی لازم» برای آن اسـت. ما تصور می‌کنیم که کسـب مهارت‌های ارتباطی امری بالبداهه و خودبه‌خودی اسـت. در حالی که چنین نیسـت. برای مثال گمان می‌کنیم چون یک جامعه‌شـناس خوب، یک پزشـک خوب، یک مهندس خـوب یا یک بازرگان خوب هسـتیم، پس حتماً ارتباط‌گر خوبی هم هسـتیم در حالی که به هیچ وجه این‌طور نیسـت. متأسـفانه ما در نظام آموزشـی‌مان ارتباط برقرار کردن و انواع شـیوه‌های آن را آمـوزش نمی‌دهیـم و نمی‌آموزیم به همین خاطر هم هسـت کـه تعداد قابل ملاحظه‌ای از فارغ‌التحصیلان مقطع دکتری نمی‌توانند یک مقاله مناسب برای روزنامه بنویسند.

نیم نگاه

دکتر حسن نمکدوست: نظر قاطع شما مبنی بر اینکه مخاطب به کوتاه و مختصر خواندن عادت کرده است به این معنا است که انسان‌ها از یافتن پاسخ‌های «چرا» و «چگونه» دست شسته‌اند و در پی آنها نیستند. در حالی که چنین نیست. اتفاقاً حضور روشنفکرانه در مطبوعات و رسانه‌های خبری عمدتاً برای پاسخ دادن به دو پرسش «چرایی» و «چگونگی» است.